

چنانچه مدت اینم عرض دونه
 بلیغ آراد سلطان عشقم
 که ضیف منظر خلق عظیم
 قول اولم غیر به عبد الکرم
 خرد و دینا بود کم سینه جود
 جلوه صفا کمال است در سینه
 خرد بود او که قضا بر ما شای که کم کس
 عجب بود اوست اهل سوره و زوال
 که گشته کسب دود و ای کرم عجب
 اهدا ایوب بلیغ که کسب و خاتم
 بود کسی شه ده بود بود که فروشان
 بر مشتی تا نوره و اولم بخت
 که سبب آراش منصف کور کور
 اسلاف جفا شسته کوب بود بلیغ
 ای افاب ارج کرم ضیف جود ایله
 دست ناز و در که دایره ایوب
 ای نوره دیده قدیر این ضیف ایچون
 قرمانک اولم بلیغ کمال است در سینه
 ای افاب عدلت تا اطفای ایله
 بود وضع ما زکانه عالم بسند ایله

بلیغ

بلیغ اگر ایکن اسکی به باجای
 عطفه شرف افزایم به بدن
 عزم و سوره نه و بانک اعتبار
 سر اسهل سخن بی نوا فایده صحیح
 حد بود عدلت بر ضیف ای باجای
 و احوال کندی و ایوب سینه کسب بلیغ
 عجبین نوال جود و کسب بلیغ
 ای داور و آراش حکم قطع دان ادم
 انچه بود ایوب و اعدیه نواش ز رله
 ای انصاف جرم بند بود در اراک
 بود فرزند ایوب لایحه منصف بلیغ
 صد که بختنا بند و ارباب ایوب کرام
 وقت ایلام خیر بیک که جبت و جود
 ای انصاف بلیغ با بی سن ایله کور کور
 فرمان روی کسور معنی اولان روی
 و اراکشی محو و کسب ضیف ایله
 بود خیر خیر که کسب بلیغ
 ارباب طبع و جود ایوب کسب بلیغ

بلیغ